

مرز بین انسانیت و شرافت وجدان است

و

حقشناسی، ندا و علامت وجدان است

دوشنبه هفتم دسامبر ۲۰۰۹

۱۶ آذر ۲۵۴۸

نقدی بر بیانیه منتسب به

اعلیحضرت^۱

بمناسبت واقعه تاریخی ۲۱ آذر

در بیانیه منتسب به اعلیحضرت درمورد آزاد سازی آذربایجان وجدان حضور نداشته و جای حقشناسی را نا سپاسی آگاهانه گرفته است.

حقیقتا چه تعبدی و اصراری هست که نام شاهنشاه ایران در هر ملاحظه ای که حضور قاطع حتی تاریخی دارد، حذف گردد. اگر الزام است و یا احساسات ضد محمد رضا شاهی است که اجازه نمی دهد نام او در رویداد نجات آذربایجان به میان آید چه اصراری است که بمناسبت آن روز اعلامیه داده شود و بجای ذکر نامی که با نجات آذربایجان پیوسته است از واژه هائی نظیر «سرآمدان» استفاده شود.

آیا بعد از ۳۰ سال خفت جمهوری اسلامی را کشیدن باید هنوز هم شرم کنیم، وحشت کنیم یا به نابخردی خود ادامه دهیم و نام آن شاهنشاه آزاد کننده آذربایجان و سازنده ایران را به ملاحظه دیگران به «سرآمدان» تغییر دهیم.

من تالم و تاثرم از اعلیحضرت است که به هر ناکسی ماموریت تنظیم بیانیه ای را میدهند و نخوانده و ندانسته که چه آفتی در آن بیانیه نهفته است اجازه انتشار آنرا می دهند.

آخر مردم ایران که نمیدانند این بیانیه ها را اعلیحضرت ننوشته اند و نمی نویسند و حتی نمیخوانند و در اینصورت حق دارند که پیش خود بگویند عجب فرزندی است که از ذکر نام پدرش هم بدش می آید و یا از ملاها میترسد و یا غرور و نخوت به او جرات نام بری از پدرش را نمی دهد.

درفر هنگ ما ایرانیان پدر، قدر و منزلتی دارد که در هیچ شرانطی حق نا سپاسی بفرزندش وارد نمی سازد و مردم با این بیت دمسازند:

سزاوار نفرین عالم به گشت

پسر، چون به دم پدر برنشست

معلوم است که این پیام را چه کسی نوشته است؟ از همان گروه ناپاکان که اعلیحضرت در مصاحبه سال ۷۷ با رادیو صدای ایران فرمودند: «من امروز فدارکار ترین کسان را نسبت به آرمانی که به خاطرش میجنگم می شناسم کسانی کاملاً مخالف پدرم. در سال ۱۹۸۲ وقتی اولین بیان نامه سیاسی خودم را منتشر کردم یکی از عناصر جدی که در

^۱ - منظور شهریار ایران شاهزاده رضا پهلوی است. ح-ک

تنظیم وتالیف آن شرکت داشت متعلق به سازمانی بود که میخواست پدرم را بکشد» (مشروح در سنگر ۱۵ تیرماه ۷۷)

در همان سنگر اشاره ای به موضوع شده که شاید یادآوری آن بجا باشد:

«تصدق پادشاهم کردم، ترور گاه فیزیکی است و گاه شخصیتی، ترور شخصیتی علمی است که سبب سلب حیثیت و مشروعیت شخص می گردد- ترور شخصی به مراتب بدتر از ترور فیزیکی است... اگر فلان شخصی که قصد ترور شاهنشاه را داشت موفق نشد، امروز با تنظیم آرمان نامه، موقعیت تصدی سلطنت و تعهدات اعلیحضرت و درنهایت تداوم مشروعیت سلطنت را ترور کرده است. مشروعیت تداوم سلطنت ۲۵۰۰ ساله ایران را با قلم و نام اعلیحضرت پایمال کرده.» همان هم امروز در تنظیم بیانیه ها به بقیه خیانت هایش جامه عمل می پوشاند

شاهی که کشته پدر بنزدش میراست دستور و راجه دانش و تدبیر است

دیوانه بی سروپا این را داند که کشته پدر مستحق زنجیر است (رسم الحکما ۴۳۷)

خیانت به تاریخ:

تاریخ بیان کننده مجموعه رویداد هائی است که در زمان و مکان معلوم به وسیله اشخاص مشخص صورت گرفته است. این ارکان ایجاد یک سلسله اتصالات معنوی و حقوق انسانی میکند که ثابت است و محترم شناخته شده است، تغییرارکان مزبور ویا خودداری از ذکر نام شخصیت ها و یا محل وزمان حقیقت رویداد را لوٹ می سازد و نام این را خیانت به تاریخ می گویند. در تطبیق مورد بیانیه منتسب به اعلیحضرت؛ یک خیانت به تاریخ است زیرا نام قهرمان آزادی آذربایجان که شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی آریامهر است نادیده گرفته و بجای آن نام سازی واهی شده است.

سابقه قلب تاریخ نجات آذربایجان:

اولین موجود نا پاکی که قلم محو بر اقدامات مهین پرستانه شاهنشاه در نجات آذربایجان کشید شاپور بختیار است که در کتاب یکرنگی خودش نوشت: «قوام خود در راس هیئتی به مسکو رفت و یک هفته هم آنجا ماندوبا تشریفات تمام بازگشت و در آن زمان به ارتش دستور داد آذربایجان را اشغال کند (یعنی قوام دستور نجات آذربایجان را داد!!!)» (یکرنگی بختیار ۵۶) بختیار از واقعه نجات آذربایجان به وسیله شاه بنام «افسانه» در کتابش یاد کرده است.

ارزش تحقیقی بیانیه منتسب:

در فروردین سال ۱۳۸۱ رضا براهنی با روزنامه نیمروز لندن مصاحبه ای داشته که بخشی از آن بصورت فتوکپی در سنگر ۱۵ فروردین ۸۱ درج شده است در آن مصاحبه ایشان مدعی شده است:

«درسرتاسر ایران در دوران محمد رضا شاه فقط یک فرد تجزیه طلب وجود داشت که او هم شخص شخیص شاه بود» به اعتقاد ایشان روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ روز خیانت شاه وارتش شاهنشاهی به انقلاب آذربایجان و کردستان بود. رژیم پهلوی ۳۲ سال تمام این روز را به دروغ به عنوان روز سرکوبی اجانب و تجزیه طلبان جشن گرفته است.

این اظهارات رضا براهنی با آنکه حقیقتا مضمنز کننده است ولی در ماهیت بر بیانیه منتسب به اعلیحضرت ارجحیت دارد، زیرا:

همانطور که آگاهید کلید تحقیق برسه محور چرخ میزند؛ محور اول نام و شهرت قهرمان ویا بازیکنان رویداد است؛ کلید دوم زمان است و کلید سوم مکان است.

در اظهارات براهنی هرسه کلید معلوم است و محقق براحتی می تواند تحقیق کند که محمد رضاشاه کی بوده و چه کرده و در همین تحقیق است که درمیابد حب و بغض و نادانی و قلب حقیقت رضا براهنی تا چه اندازه است و حقیقت تاریخ در باره نقش محمد رضا شاه در نجات آذربایجان تا چه حد مشخص و پایدار و تاریخی است.

ولی در بیانیه منتسب به اعلیحضرت، کلید اصلی تحقیق که نام شاهنشاه ایران است تعدا محو و بجای آن واژه ای گذاشته شده که اولاً جمع است و دوم اینکه صفت است و محقق یا مراجعه به آن به هیچوجه نمیتواند دایره تحقیق خود را به وقایع ۲۱ آذر کامل کند و در نهایت نمی تواند از این اشاره گنگ و سر بسته به حقیقت موضوع برسد.

دیده اید که در پایان کتاب تاریخی غالباً صفحاتی اختصاص می دهند به نام هائی که در کتاب رفته است، این کار برای این است که اهل تحقیق از کلید نام قهرمانان و یا بازیکنان در رویداد بتوانند به حقیقت رویداد برسند.

آیا درسی و هفت سال سلطنت شاهنشاه ایران ویا ۲۵۰۰ سال رژیم پادشاهی هیچگاه نام «سرآمدان» بجای شه ویا پادشاه بکار رفته است؟ ابدأ، ابدأ!

چشمه های دیگر:

«من میخواهم این اندیشه را بپرورانم تا نسل جوان آگاه شوند که سلطنت پهلوی ها در طول ۵۰ سال چه ویرانی ببار آوردند» (احمد انوری پیام ایران بختیار ۲۴۵) (به اعلامیه اعلیحضرت در تجلیل از احمد انوری بمناسبت مرگش رجوع شود)

«حکومت پهلوی ها از جنگ و زلزله هم بدتر بود» (خامنه ای کیهان لندن ۳۵۹)

همه این قبیل زشتگویی ها؛ دشمنی ها، قلب حقیقت ها اعتبار تحقیق آنها بیشتر از این است که کسی باب خیانت ویا افتخار خدمتی را مطرح بکند ولی نام واقعی قهرمانان آن رویداد ها را مخفی سازد.

عقیده دارم که اگر در بیانیه نوشته می شد؛ شاهنشاه ایران میخواست آذربایجان را تجزیه کند ولی پیشه وری مانع شد، شرافتمندانه تر بود از اینکه نام ناجی و قهرمان نجات آذربایجان دفن گورستان احتیاط گردد. چرا که لااقل اهل تحقیق میرفتند و به سوابق پیشه وری رجوع می کردند و می دیدند که قهرمان نجات آذربایجان شاهنشاه ایران بوده است نه پیشه وری. ولی با بکار بردن واژه «سرآمدان» محقق به کی و کجا مراجعه کند و سرآمدان که جمع است بدنبال چند صدیا هزار بگردد تا ببیند افتخار نجات آذربایجان با کدام یک از سرآمدان است؟

استراتژی جمهوری اسلامی:

جمهوری اسلامی این استراتژی یعنی از یاد بردن شاه و نامش را از فلسفه تشیع گرفته است. تشیع عقیده دارد برای حفظ تشیع باید به هر مناسبتی نا ائمه خاصه حسین مطرح باشد. تشیع خوب میداند که اگر نام حسین در سر زبانها نباشد، ویا نبود، تشیع از بیخ و بن مرده بود.

بیادم هست که یکی از آخوندهای برجسته حاکم رژیم اسلامی گفته بود سازمان ملل متحد باید در یک قطعنامه ای مظلومیت حسین را تأیید کند. یکی از ایرادات موسوی (میرحسین) به فردوسی این است که چرا فردوسی شعر برای

حسین نسروده، تعلیم آخوند های شیعه این است که هر وقت آب میاشامید، شعار سلام برحسین لعنت بر یزید را از یاد نبرید.

این تلاشها از نظر روانی براین پایه و مقصود است که تفکر ویادهای انسان ها متمرکز بر شخصیت ها بشود و آنقدر این تمرکز تاثیر گذار خواهد شد که آن شخصیت قطب موعود می گردید.

از نظر روانی و روسوب باور های اساسی برای انسان ها، هر توجهی موجد توجه دیگر است و توجهات مانند دانه های زنجیر بهم پیوسته است و انسان متوجه را به منبعی که زانیده عامل توجه است نزدیک و مجذوب آن می سازد.

بر اثر این قاعده کلی که بشریت همواره با آن حرکت می کند - هر توجهی که از سوی مردم متوجه خدمات شاهشاه آریامهر میشود اثرات آن متوجه بقا و مشروعیت تداوم رژیم سلطنتی ایران و در نهایت پادشاهی رضا شاه دوم میگردد.

زیرا، گرچه سلطنت وشاه دوستی معتبرترین منش و خوی ایرانی است لیکن، آن مسئله در چار چوب رکن معنوی سلطنت قابل شناسایی است و توجه وگرایش مردم به رکن مادی سلطنت، نتیجه خاطراتی است که از ایام سلطنت شاهنشاه ایران دارند و همین توجه است که درکنار رکن معنوی سلطنت زمینه های انتظار مردم به بازگشت شاه را منسجم میسازد.

تحقیر شاهنشاه ایران، قلب خدمات آن پادشاه، چه توسط رژیم ملاحا و یا بختیارودیگران تخریب آرامگاه رضا شاه بزرگ و انتشار تقویم نهضت مقاومت بختیار با حذف نام شاهان پهلوی و خدمات آنان در آن تقویم که مقدمه آن تقویم گویای اجازه بختیار به چاپ آن است همه و همه و از جمله اقدام اخیر رژیم غاصب در حذف نام شاهان از کتب درسی درجهت استراتژی قطع توجه و سقوط یاد ها است.

در فلسفه تشیع و نیز فرهنگ ملی ما شخصیت و قدرت مشروع مقابل قدرت روحانیت تشیع، فقط شاه است. بنابراین براساس همان فلسفه تشیع استراتژی آخوند های حاکم که بجای پادشاه غاصبانه نشسته اند. نابودی دستاورد های شاه، محو ونام شاه و قطع یاد های مردم از ایام سلطنت شاه است.

این استراتژی اهل تشیع همیشه وجود داشته منتها از هنگام پیروزی آنان و غصب حکومت شاهنشاهی ایران شدت بیشتر وعمومیت گسترده تری پیدا کرده است و امکان اجرایی آن فراهم گردیده. اهل تشیع (آخوندها) بمناسبت اصول و باورشان بخوبی بریشه های شادوستی ایرانیان و تاثیر عجیب والهی نام شاه در بین مردم و فراگیری آن در هر گوشه و کنار ایران آگاهند.

آخوند های شیعه میدانند که پایگاه توسل ایرانیان برای نجات از گرفتاری ها و تامین رفاه وامنیت فقط شاه است.

«پس از مرگ شاه طهماسب، اوضاع کشور بکلی دگرگون شد هیچ چاره و راهی بنظر نمیرسد جزآنکه فرمان داده شد که نقارخانه ها فریاد کنند که بزودی شاه خواهد آمد.» (تاریخ بیهقی)

«دربروز مشکلات ودشواریها همه چشم ها به سوی شاه است که چه می گوید تا آن کنند» (سیسرون سنگر ۱۵ بهمن ۱۳۸۰)

«برای مردمی که مورد تجاوز وتعدی قرارگرفته و میگیرند، جز توسل بذات مبارک شاهنشاهی، نجات و پناهی نیست» (ازدکترمصدق به شاهنشاه)

آنها برای اینکه از خطر فروپاشی که امید مردم به شاه زیربنای آن است، خود را مصون سازند مهمترین وحساسترین راه نا امید کردن مردم از شاه، همان خالی کردن یاد های آنان از شاه است.

آرشیو سنگر حاوی نمونه های بسیاری است که از همان روزهای نزدیک پیروزی شورشیان، تبلیغات ملا های حکومتی در مردم حتا نزدیکان و خدمتگزاران رژیم شاهنشاهی ایران موثر افتاد از باب نمونه می توان به اعلامیه بیطرفی ارتش نگاه کنید. به تلاش های سرتیپ معین زاده و روزنامه آرای او ومقالات اسعد بهبودی و روزنامه های بختیار درلس آنجلس نگاه کنید.

نمونه ها از حذف نام شاه:

در سال ۱۳۶۰ در اجتماعی که به وسیله بختیار در هتل سنچری پلازا در لس آنجلس تشکیل شد آقای قانع شرط حضور در آن جلسه را عدم نام بری از شاه گذاشت. امیر نامی که بختیار را نمایندگی می کرد، در همان جلسه در مقابل اعتراض معترضین گفت: «عدم نام بردن نام شاه بعلت مخالفت ایل قشقانی است» وعبدالرحمن پرومند گفت: «ما مخصوصا موضوع سلطنت را در ابهام گذارده ایم که بتوانیم با آن بازی کنیم» (سنگر ۲۲ مهرماه سال ۱۳۶۰ شماره ۹۱)

بختیار در مهرماه سال ۶۰ بمناسبت روز اول ماه مهر اعلامیه ای داد که در آن بجای نام شاه واژه «شرائط مخصوص» برآن گذاشت.

این چنین استراتژی با عبارات گوناگون از قبیل افکار عمومی از شنیدن نام شاه آماده نیست – حالا زود است که نام شاه برده شود- اگر نام شاه برده شود توافق گروه ها ممکن نیست- ما خود معتقد به سلطنت هستیم ولی حالا موقع طرح مسئله نیست...

عبارت «ما تا کی باید اسیر گذشته باشیم (اعلیحضرت) ما باید ارتباط خود را با گذشته قطع کنیم (خوانساری) – بزرگترین سهم پادشاه در پیکار همین بوده که خود را از گذشته اندیشان جدا کرده و پادشاه در این رسالت موفق هم بوده است (داریوش همایون)

مفهوم اسیر گذشته نبودن، قطع ارتباط با گذشته، که گذشته مجموعه ای از رویداد هاست به این معنی است که گذشته فساد و سرافکندگی و غم داشته (!) یادش انسان را منقلب و بیزار می کند، والا در هیچ شرائطی، انسان، از چیز های خوب و خاطره های نشاط بخش ورفاهی نه خودش را مجزا می سازد و نه توصیه جدا شدن و فراموش کردن گذشته را به دیگران توصیه می کند.

سعدی بیتی دارد که اشاره به آن گفتگو را کوتاه می سازد.

چشم هر قومی بسوی ما نده است کانطرف یک روز ذوقی رانده است.

توصیه های بریدن از گذشته، اسیر گذشته نبودن در مفهوم بیت بالا کور و کر بودن نسبت به خوبی های گذشته و قطع امید از آنهاست.

اگر یکبار، فقط یکبار آخوند های شیعه به مردم میگفتند «مسئله کربلا و حسین را فراموش کنید، تا کی باید اسیر گذشته بود، دکان تشیع برای همیشه بسته می شد.

انسان، مجموعه ای از یاد های خوب و بد است، یاد های خوب، گرایش انسان را به کار خوب و یاد های بد انسان را به احتیاط ودور اندیشی ورویگردانی از آن باز میدارد اگر این توجه طبیعی از انسان گرفته شود انسان یک جماد است چرا که قدرت تفکر نسبت به آینده را هم نخواهد داشت. تفکر سانسور بردار نیست.

گذشته پایه و بنیاد حال و آینده است سوابق است که هر شغل و هر نظام دهد
به کارنامه پیشینیان نگرید و خوب که تلخ کسایت آرد پدید و کام دهد

نکاهی و تضاد در قسمت دوم بیانیه:

قسمت دوم بیانیه با تیتیر زیر است: «تعیین تکلیف با سپاه پاسداران»

بیانیه با تکیه بر ۷۰۰۰ سال تاریخ ایرانزمین از پاسداران می پرسد که میخواهید پاسدار سی سال تاریکی و تباهی باشید و یا پاسدار ۷۰۰۰ سال شکوه و درخشش خردمندی ... الخ

درحالیکه سیاست و خواست مصرانه اعلیحضرت بریدن از گذشته هاست، بیانه نشان می دهد که بیانیه نویس حتا از عقاید و نظرات اعلیحضرت و اصرارهای مکرر ایشان آگاه نیست و همچنان طبل خویش را می زند.

طبال محترم:

چرا مردم و پاسداران را به پاسداری ۷۰۰۰ سال قبل حواله می دهید که نه خاطره ای و نه حافظه ای از آن ایام تاریخی و بازهم تاریخی دارند، چرا مردم و پاسداران را به سی و چهل سال قبل که هنوز بسیاری آنروزها را فراموش نکرده اند و آه تجدید آنرا می کشند حواله نمی دهید؟! ضرب المثلی داریم که می گوید «اصفهان دوراست ولی کرتش نزدیک است» ۷۰۰۰ سال خیلی دور است و ۴۰ سال نزدیک، نزدیک است، هم چشم ها آنروزها را دیده اند و هم گوش ها آوازه آن عظمت و احترام و رفاه و سازندگی و امنیت را شنیده اند.

ما از این قهر و خشونت نتوانیم رهید تا مگر قدر نهم خدمت شاهنشاه را

امیر فیض - حقوقدان

« اگر گذشته ملتی را از بین ببریم هویت آن ملت را نابود کرده ایم»

«تاریخ در کلیت و در جز، جزء جزء انسان است. انسان در گذشته ساخته و در آینده متبلور می شود»

«هر فردانسان و هر ملتی در تاریخ خود زنده است»

